

## بررسی تاریخی چگونگی شکل‌گیری و علل شکست انقلاب ۱۳۵۷

رضا سپهر

از میلتانت شماره ۱۰۴

بررسی علل چگونگی شکل‌گیری و سرانجام شعله‌ور شدن آتش انقلاب ایران در بهمن ۵۷ و ارزیابی دلایل شکست این حرکت شکوهمند، بویژه در شرایط کنونی که جامعه ایران در تنگنا پیچ‌دیگری از حوادث تاریخی خود قرار گرفته از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

برای بازشناسی این حرکت لازم است که ابتدا کمی به عقب برگردیم، به زمانی که سرمایه‌داری وارداتی ایران که پروسه ابتدایی شکل‌گیری آن از دوران صفویه آغاز شده و در حکومت قاجار در کنار شیوه تولید خرد روستایی و مناسبات ارباب - رعیتی به حیات خود ادامه داده بود، و سرانجام با آغاز حکومت پهلوی، حکومتی که در واقع در نتیجه سازش سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم انگلیس و اربابان و زمینداران سابق که اینک به شکل تجار بازاری و تولیدکنندگان خرد عرضه اندام می‌کردند، گام‌های سریع‌تری به خود گرفته و به جنبه غالب اقتصاد ایران تبدیل شد. اما با توجه به خصوصیات ویژه شیوه تولید آسیایی، این سرمایه‌داری شکل کلاسیک دگرپدیزی از فئودالیسم به فرماسیون بعدی را طی نکرده و نهاد‌های روبنایی و فرهنگی سرمایه‌داری در آن شکل نگرفته بود. اشکال تولید ماقبل سرمایه‌داری نیز هنوز جان سخنانه به حیات خود در جامعه ادامه می‌دادند.

مشخصه این دوران حضور همه جانبه و گسترده سرمایه‌داری جهانی به رهبری انگلیس در بیشتر عرصه‌های تولید صنعتی، بویژه صنعت نفت ایران بود. این سلطه تا پیش از شروع جنگ دوم جهانی ادامه داشت و اگرچه ارزیابی نادرست رضاشاه از تضاد بین دول سرمایه‌داری در جریان جنگ جهانی دوم و ورود تکنوکرات‌ها و سرمایه‌داری فاشیست آلمان به ایران، اندک خللی در حرکت آن پدید آورد، اما با استعفای اجباری رضاخان و پیروزی متفقین، این خلل بلافاصله تصحیح شده و فرزند وی محمد رضاشاه در دوران سلطنت خود، مجدداً چرخ‌های حرکت سرمایه‌داری را روغن‌کاری کرد تا به روال سابق به حرکت خود ادامه دهد.

آغاز سلطنت شاه جدید در عین حال مصادف بود با افول آفتاب قدر قدرت انگلیس و استیلای سرمایه‌داری آمریکادر عرصه جهانی، قدرتی به مراتب سازمان‌یافته تر و منسجم تر، و به همان نسبت هارتر و وحشی‌تر؛ و همچنین مصادف بود با شکل‌گیری جنبش‌های آزادی‌بخش ملی، که در ایران نیز به صورت جنبش ملی شدن نفت خودی نشان داد.

خلاء کوتاه مدت قدرت در دوران جابجایی، به علاوه ظهور قدرت جدید سیاسی، اقتصادی و نظامی بلوک شرق، این متحد پیشین در جنگ بزرگ، که اینک به عنوان رقیبی نوین وارد بازار رقابت سرمایه‌داری شده بود، باعث گردید که سرمایه‌داری غرب، این بار به رهبری آمریکا، در مقابله با این قدرت جدید و محدود کردن دامنه نفوذ آن در کشورهای پیرامونی دست به ابتکارات جدیدی بزند.

آنان در جستجوی راهکارهای مناسب برای پاسخگویی به این معضل، استقرار کامل مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی، که در اغلب آنان هنوز شیوه‌های تولید پیشاسرمایه‌داری به حیات خود ادامه می‌دادند، در دستور روز قرار دادند.

سرمایه‌داری غرب در نظر داشت که با انجام پاره‌ای اصلاحات، که هنوز این نیروهای واپس مانده در مقابل آن سرسختی نشان داده و از اجرای آن ممانعت به عمل می‌آوردند، موفق به کنترل جنبش‌های آزادیبخش کشورهای مختلف شده و یا حداقل آنان را به مسیر مطلوب هدایت کند. آنان بدین ترتیب هم می‌توانستند قدرت مانور و دامنه نفوذ بلوک رقیب، به رهبری استالین را در این جنبش‌ها محدودتر کنند، و هم آنکه بازارهای کالا و نیروی کار این کشورها را تحت سلطه خود در آورند.

پیروزی سوکارنودر اندونزی، کاستر و درکوبا، مانو در چین و... لزوم این امر را ضروری ترمی کرد، بویژه با توجه به اینکه سلطه قدرت اقتصادی و سیاسی دولت شوروی روز به روز گسترش بیشتری یافته و تبدیل به خطر جدی‌تری برای سرمایه‌داری غرب می‌شد.

کشور شوراها پس از پیروزی انقلاب اکتبر آبرو و اعتبار خاصی کسب کرده و در میان کشورهای تحت ستم از محبوبیت ویژه ای برخوردار بود. آنان با استفاده از این اعتبار و حمایت مستقیم و یا غیر مستقیم خود از جنبش های رهایی بخش، تحت عنوان انترناسیونالیسم کمونیستی، تلاش می کردند که در جنگ سرد پس از اتحاد موقت دوران جنگ، سلطه اقتدار خود را در عرصه جهانی و در مقابل سرمایه داری غرب افزایش دهند.

اگرچه مارکس، لنین و بویژه تروتسکی در آثار خود مکررا به لزوم همبستگی جهانی مبارزات کارگری و حمایت از جنبش های بین المللی کارگران اشاره کرده اند، اما مداخله حزب کمونیست شوروی در این دوران از نخله دیگری بوده و با اهداف دیگری برنامه ریزی شده بود. کمونیسم ملی روس در بازی شطرنج قدرت برای کسب اقتدار از این جنبش ها به عنوان مهره های پیاده نظام برای کسب هژمونی استفاده کرده و در مواقع لزوم از قربانی نمودن آنان نیز ابایی نداشت. نتایج چنین عملکردی را که در چهارچوب نظرات جبهه متحد خلق و راه رشد غیر سرمایه داری تئوریزه می شد، می توان در جنبش ملی شدن نفت، سرنوشت جریانات امریکای لاتین از جمله شیلی و دفاع از ضدانقلاب خمینی به روشنی مشاهده کرد. البته در سال های اولیه پس از جنگ دوم هنوز ماهیت و عملکرد واقعی رژیم حاکم بر کشور شوراها به درستی مورد نقد و بررسی قرار نگرفته و برای بسیاری از زحمتکشان روشن نبود.

با توجه به آرایش جهانی دو بلوک شرق و غرب، و همچنین اهمیت نفت در اقتصاد جهانی، ایران از جمله اولین کشورهای بود که در لیست این اصلاحات امریکایی قرار گرفت. سرمایه داری امپریالیستی غرب در دوران ریاست جمهوری جان اف. کندی به این اصلاحات سرعت بیشتری بخشید.

آمریکا پس از سرکوب ها و بگیر و ببند های بعد از کودتا و پس از محکم کردن جای پای خود که در سال های ۳۰-۳۲ اندکی سست شده بود، نقشه حمله مستقیم به اشکال تولیدی پیشا سرمایه داری، از جمله تولیدات کشاورزی مبتنی بر مناسبات خرده مالکی و ارباب - رعیتی را آغاز کرد. هدف این برنامه امحای این مناسبات و استقرار کامل روابط کار و سرمایه بود، چرا که این مناسبات نه تنها بخش عظیمی از ارتش کار را که در چهارچوب تولید خرد در روستاها به بند کشیده شده بودند، آزاد می نمود، بلکه همچنین مناسبات تولید در بخش کشاورزی را به منظور ایجاد ارزش اضافی حداکثر، این غایت نهایی تولید سرمایه داری، تغییر داده و بهبود می بخشید.

اجرای این برنامه تحت عنوان انقلاب سفید شاه و مردم در بهمن سال ۱۳۴۱ توسط شاه ایران کلید زده شد. انقلابی که همزمان نطفه های اولیه انقلاب سال ۵۷ که سرانجام به سقوط دیکتاتوری شاه منجر شد، در خود حمل می کرد.

ایران در دهه پیش از انقلاب سفید اتفاقات تاریخی بزرگی را از سر گذرانده بود، از جمله جنبش ملی شدن نفت و قدرت گیری و نفوذ حزب توده، حزبی که بنا به توصیه کشور برادر شوروی و در مقابل با فاشیسم شکل گرفته و در میان افشار و روشنفکری و بخش هایی از طبقه کارگر جایگاه و نفوذ بسیاری پیدا کرده بود، و سرانجام شکست جنبش نفت و دستگیری مصدق و اتخاذ سیاست ها و تاکتیک های غلط و غیر اصولی از سوی حزب توده، که ناشی از درک نادرست استراتژیک از مرحله انقلاب و تاکید بر جبهه خلق بوده و در عمل به پیروزی کودتای شاه یاری رساند. البته هر کدام از این اتفاقات نیاز به بررسی های دقیق تری دارد که در حال حاضر از حوصله این بحث خارج است. ما در این جا تنها به تحلیل تأثیرات فرهنگی و سیاسی ناشی از این شکست در درون طبقه کارگر و دیگر اقشار جامعه می پردازیم.

حزب توده پس از برکناری رضاخان و روی کار آمدن محمدرضا شاه و در طی دوران کوتاه آزادی های نسبی در جامعه و پیش از استقرار کامل قدرت شاه جدید، موفق شده بود که سندیکاهای کارگری مختلفی در درون طبقه کارگر ایجاد کند، اما همه این سندیکا های ساخته شده از بالا با توجه به سیاست های جهانی حزب کمونیست شوروی به رهبری استالین، تنها به مبارزات اقتصادی بسنده کرده و از هرگونه اقدامی که منجر به انشقاق در جبهه خلق گردد، اجتناب می کردند، و کارگران را که در تجربه عملی، کم و بیش به ضرورت تغییرات اساسی پی برده بودند، همچنان در سطح مبارزات اقتصادی نگاه می داشتند. طرح شعارهایی چون آزادی های دموکراتیک از سوی این حزب نیز از حد اصلاحات دموکراتیک در چهارچوب نظام اقتصادی موجود فراتر نمی رفت. آنان هیچگاه در صدد برقراری دولت شوراهای کارگری نبوده و تنها به انجام پاره ای از اصلاحات اقتصادی و سیاسی، از جمله محدود کردن قدرت شاه و برقراری حکومت قانون بسنده می کردند. آنان معتقد بودند که سندیکاهای کارگری در فضای دموکراتیک قابلیت رشد بیشتری خواهند یافت که مالا به رشد

و قدرت گیری طبقه کارگری انجامد. علاوه بر آن اعتقاد داشتند که ایجاد فضایی دموکراتیک به رشد دیگر نیروهای ضد امپریالیسم جامعه، یعنی اقشار خلقی، کمک کرده و از گسترش نفوذ آن به نفع اردوگاه شرق جلوگیری خواهد کرد.

اگرچه این حزب در ابتدا از جنبش ملی شدن نفت حمایت می کرد اما پس از مذاکرات بین دول ایران و شوروی حول کسب امتیاز استخراج نفت در دریای خزر از این حمایت نیز اجتناب کرد و پس از آن نیز با اتخاذ سیاست های به ظاهر چپ روانه نسبت به مصدق در جریان کودتای 28 مرداد، عملاً در خدمت پیروزی این کودتا قرار گرفت.

اتخاذ چنین سیاست های ضدونقیص، و در نهایت کودتای شاه و بی عملی حزب و سرانجام فرار رهبران توده به روسیه، دوشادوش عملکرد جهانی کمونیسم نوع روسی منجر به تأثیرات مخرب و ویران گرانه ای بر فعالین کارگری و روشنفکری چپ ایران و ایجاد سرخوردگی وسیع و گسترده در بین آنان گردید. پس از این وقایع جنبش کارگری و روشنفکری چپ ایران حداقل برای یک تا دوده به محاق رفته و اعتبار خود را در جامعه از دست داد.

روشنفکران طی این دوران یا به دامن عرفان و انفعال پناه بردند و یا برخی به همکاری مستقیم با حکومت پهلوی روی آوردند. کارگران و اقشار فقیر جامعه نیز اعتماد خود را به این جنبش از دست داده و دوباره به کارگاه های خود بازگشتند؛ و انتظار برای ظهور منجی موعود، که یکی از ارکان مهم تفکر دینی، بویژه در مذهب شیعی است، مجدداً بر جامعه، بخصوص اقشار فقیر شهرستانها و روستا مسلط شد.

اما انقلاب سفید شاه و مردم که می رفت مناسبات پیشا سرمایه داری در هم بشکند در عمل با مقاومت این مناسبات روبرو شد. خمینی در تابستان سال چهل و دو علیه این انقلاب شورید. او نمایندگی طبقاتی زمینداران بزرگ و خرد، همچنین عقب مانده ترین قشر سرمایه داران یعنی تجار بازار را که از یکسو پا در زمین داشتند و هنوز خواستار حفظ مناسبات تولید خرده مالکی و ارباب رعیتی بوده، و از سوی دیگر از طریق رباخواری و دلالتی بند نافشان به مناسبات سرمایه داری گره خرده بود، بر عهده داشت.

اودر سخنرانی معروف خود در سال چهل و دو، گرفتن زمین ها را از مالکان غصب دولتی اعلام کرد و اجازه حق رای زنان را به عنوان سمبلی از تأثیرات مخرب و تحمیلی فرهنگ غرب، بویژه آمریکا در ایران، مردود شمرد، و تجار بازار نیز که دل خوشی از آمریکا نداشتند از او حمایت کردند. آنان در عمل و به تجربه دریافته بودند که چگونه حمایت های بی دریغ آمریکا از برنامه های اصلاحی شاه و ورود کارخانجات مونتاژ و انواع و اقسام تولیدات مصرفی خارجی که حتی تجارت و دلالتی آن نیز عمدتاً در انحصار درباریان و یا نزدیکان مورد اعتماد آنان بود، اندک اندک آنان را به حاشیه می راند.

مردم فقیر حاشیه نشین شهر نیز در قیام خرداد چهل و دو شرکت داشتند، اما انگیزه شرکت آنان کاملاً متفاوت بود. آنان در جستجوی زندگی بهتر و فرار از بیکاری به شهرها آمده بودند، اما در عمل، سهم آنان زندگی در حلی آباد ها و زاغه های تار و نمور اطراف شهرهای بزرگ، بویژه تهران شد. آنان انقلاب سفید را مسبب این ماجرا می دیدند. اگرچه شاه با وعده های طلایی زمین ها را بین دهقانان تقسیم کرده بود اما در عمل این قطعات کوچک توان پاسخ گویی به معاش روزمره آنان را نداشته و در پیش رو چاره دیگری به جز مهاجرت به شهر و کار در کارخانه ها و یا پروژه های راه سازی و ساختمان سازی باقی نمانده بود؛ به همین سبب آنان دل چندان خوشی از شاه و اربابش آمریکا نداشتند.

قشر متوسط شهری هم هنوز خاطره شکست جنبش ملی شدن نفت، سقوط مصدق و دیکتاتوری بعد از آن را فراموش نکرده بود، دیکتاتوری که به مدد کودتای طراحی شده توسط سیا سازماندهی شد. در نتیجه آنان نیز نظر مساعدی نسبت به آمریکا و مهره آلت دستش، یعنی شاه نداشتند.

تمامی این عوامل به علاوه خلاء ناشی از عدم وجود یک نیروی به راستی ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی باعث شد که این دو گروه عمده اجتماعی نیز در عمل به سمت شعارهای ضد آمریکایی خمینی کشیده شوند. البته نباید فراموش کرد که نفوذ هزار ساله مذهب در جامعه نیز نقش بسیار عمده ای در جذب این گروه به قیام سال چهل و دو بازی کرد.

این حاشیه نشینان شهری در واقع همان نیروهایی بودند که پس از انقلاب سفید از روستا ها آزاد شده و روانه بازار کار شهرها شده بودند. بر اساس آمارهای موجود امواج مهاجرت روستاییان بدون زمین و فقیر به شهرها از اوایل دوران رضا شاه

آغاز شده بود؛ اما با شروع سلطنت محمد رضا شاه؛ بویژه در سال های پس از انقلاب سفید سرعت وحدت بیشتری گرفت. تعداد این روستائیان که در جستجوی کار به شهرها می رفتند، از سالی ۳۰۰۰۰ نفر در دهه ۱۳۱۰ به ۱۳۰ هزار نفر در فاصله سالهای ۱۳۲۰-۳۵؛ ۲۵۰ هزار در سالهای ۱۳۳۶-۴۵؛ ۳۳۰ هزار در سالهای ۱۳۴۶-۵۵ رسید. در اواخر دهه ۱۳۵۰، جمعیتی در حدود سه میلیون مهاجر روستایی در شهرها سکنی گرفته بودند که یک میلیون از این تعداد به صورت کارگران ساختمانی مشغول کار بودند.

بخش بزرگی از این نیروها نیز به سرعت جذب صنایع نوپایی می شدند که توسط شاه واعوان وانصارش وارد و راه اندازی می شد. اگرچه ۹۰۰ هزار نفر از همین کارگران، (یعنی حدود ۱۰ درصد نیروی کار ایران)، در سالهای ۱۳۵۶-۵۷ بیکار شده و به صورت دوره گرد، دستفروش، کارگرموقت، باربر، آبدارچی و پیشخدمت، مجدداً به حاشیه نشینان شهری پیوستند.

این مهاجرین به شهرها می آمدند، شهرهایی که توانایی ساختاری پذیرش آنان را نداشت. شهرها وشهرک ها مثل قارچ در حاشیه شهرهای بزرگ، بویژه تهران می روئیدند، قارچ هایی بدون نقشه وفاقدکمترین امکانات بهداشتی ورفاهی.

ما در این دوران شاهد رشد سریع وشکل گیری طبقه کارگری هستیم که نه مانند اسلاف خود یعنی کارگران شرکت نفت پیشینه مبارزاتی داشت، ونه درک وشناخت طبقاتی. آنان تا چندی پیش همانند سیاره های منفردی بودند در چرخه تولید خرده مالکی، واینک به اجبار بیکاری در روستا و مهاجرت به شهرها، به عنوان کارگر صنعتی در زیر یک سقف با هم کار می کردند؛ اگرچه این نگرش فردگرایانه با توجه به ضرورت عینی کار به سرعت در حال نابودی و جایگزینی با تفکر کار مشترک، قدرت مشترک بود. اما همچنان که در پیش عنوان کردیم عامل مذهب در درون این کارگران جدید نقش عمده ای بازی می کرد، آنان هنوز فرزندان روستا به شمار می آمدند.

این دوران در عین حال مصادف است با پایان سال های شکوفایی اقتصادی دهه ۱۹۶۰ که به مدد بازسازی های ناشی از تخریب های ساختاری جنگ دوم جهانی رونق بی سابقه به اقتصاد جهان بخشیده و امریکا را به مرتبه آقایی جهان سرمایه داری غرب رسانده بود. اما بحران اجتناب ناپذیر وادواری سرمایه داری به دنبال ماه عسل طولانی رونق اقتصادی پس از جنگ می رفت که اندک اندک چهره خود را نمایان کند.

بروز جنگ دوم جهانی وتجربه بازسازی پس از آن نشان داده بود که جنگ بهترین راه حل مقابله با بحران به شمار می آید؛ چرا که از یک سو صنایع تسلیحاتی را فعال کرده وبازار کار ایجاد می کند، واز سوی دیگر، نیروی کاری راکه اینک به مدد اشتغال در کارخانجات اسلحه سازی قوه خریدش افزایش یافته، قادر می سازد که کالاهای مصرفی تولید شده را خریداری کرده و از بحران تولید و انباشت کالا ممانعت به عمل آورد. در ضمن آن که این کارگران خود کالای جدیدی تولید نمی کردند که موجب دامن زدن به بحران تورم کالا و بیکاری مجدد شود، تولیدات آنان در عمل و به ثانیه ای منفجر شده ونابود می گردد وبازار مجدداً خواهان تولیدات جدیدتر و پیشرفته تر جنگی است.

اما از سوی دیگر جنگ باعث بروز تلفات جانی غیر قابل تصور همین نیروی کار، نابودی زیر ساخت های اقتصادی ونآرامی های اجتماعی وحتی انقلابات خواهد شد، همانگونه که جنگ اول به آتش انقلاب اکتبر دامن زد وبساط سرمایه داری را، حتی برای مدتی اندک، در پهنه وسیع کشورشورا ها درهم پیچید.

در نتیجه سرمایه داری نیاز به روش های جدیدی داشت که هم بتواند در مقابله با بحران های اقتصادی دوام آورد وهم از بروز بحران های اجتماعی وسیاسی جلوگیری کند؛ و به این دلیل بود که دامن زدن به جنگ های منطقه ای در دستور روز قرار گرفت. جنگ هایی محدود که هم به ضرورت تولید اسلحه به عنوان راه حل بحران پاسخ دهد، هم بازارهای مورد استفاده آن را ایجاد کند، وهم گردش پول و کالا را تسهیل ببخشد.

مداخله امریکا در جنگ ویتنام فرصت خوبی پدید آورد که سرمایه داری بتواند ضمن حل مشکل تورم و ایجاد کار، منطقه نفوذ نیروی سرمایه داری متمرکز و روبه گسترش اتحاد جماهیر شوروی را محدود کرده وبازارهای بکروگسترده کشور های موسوم به هندو چین را به کنترل خود در آورد. اما مخارج سرسام آور این جنگ، تنگاتنگ بانارضایتی عمومی جامعه که نتیجه مستقیم تلفات جانی وارده به اقشار فقیر و متوسط آن بود، نه تنها کمک چندانی به حل بحران نمود، بلکه

کم کم کفه ترازو را به سمت بحران های اقتصادی و ناآرامی های اجتماعی سنگین تر کرد. ما در این دوره شاهد اعتصابات و اعتراضات ضد جنگ دانشجویان و روشنفکران در بیشتر کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی هستیم.

شکست امریکادر جنگ ویتنام و عقب نشینی مفتضحانه از آن کشور نیز نه تنها لطمه بزرگی به ارزش و اعتبار امریکا وارد آورد بلکه موجب تنش های بیشتر اجتماعی در درون این کشور و افزایش قدرت و اعتبار رقیب، یعنی دولت اتحاد جماهیر شوروی گردید و اقتصاد غرب رابه سمت بحران بیشتری سوق داد. این بحران با تشدید اختلافات بین اسرائیل و کشورهای عربی و افزایش قیمت نفت دامنه شدیدتر و گسترده تری گرفت که به ناآرامی های او آورده شصت و اوایل دهه هفتاد در جوامع اروپایی و کشورهای امریکا دامن زد.

اما جنگ نفت در عین حال راه خروج مناسب از این بحران را نیز فراهم کرد. در ظاهر امر به نظری رسید که برندگان اصلی جنگ افزایش قیمت نفت کشورهای تولید کننده ای چون ایران و عربستان هستند، اما در واقعیت امر این کشورها بازندگان واقعی این جنگ بودند.

پول های بادآورده ناشی از فروش نفت، حل هر چند موقت بحران سرمایه داری را به ارمغان آورد. سرمایه داری جهانی با تزریق مالی این مبالغ نجومی به خزانه کشورهای تولیدکننده نفت نه تنها بحران تورم مالی خود را به کشورهای دریافت کننده، انتقال می داد، بلکه همچنین آنان را تشویق به خرید کالا های تولید شده مصرفی در کشورهای متروپل، بخصوص تولیدات تسلیحاتی می نمود. به این ترتیب آنان می توانستند تا چندی بر بحران بیکاری، اشباع تولید و تورم مالی در کشور خودی دهنه زده وان را تحت کنترل خود در آورند.

علاوه بر آن، برگشت مجدد این منابع مالی به جامعه متروپل در عین حال موجب فعال شدن صنایع و ایجاد رفاهی نسبی در درون طبقه متوسط و حتی اقلشار فوقانی طبقه کارگری شد که این به نوبه خود از رشد آگاهی طبقه کارگر و بروز انفجارهای اجتماعی جلوگیری می کرد.

اما داستان در کشورهای تولید کننده نفت کاملا متفاوت بود. بخشی از این ثروت بادآورده صرف عیاشی ها و بریزوپاش های شیوخ عرب، و یا شاه ایران و ابواب جمعی های درباری گردید که اندکی جلوتر به بررسی تاثیرات آن در شکل گیری انقلاب ۵۷ و سپس قدرت گیری نیروهای مذهبی خواهیم پرداخت؛ اما بخش عظیم تر آن دوباره روانه بازارهای سرمایه داری غرب می شد.

تسلیمات نظامی با قیمت های نجومی به کشورهای منطقه فروخته شدند تا به اصطلاح تناسب قوا در منطقه برقرار شود. تسلیحاتی که حتی تخصص استفاده از آن در این کشورها وجود نداشت و لزوم اعزام متخصصان آمریکایی و یا آموزش استفاده کنندگان بومی در کشور تولیدکننده را ضروری می کرد. آنان برای فروش این تسلیحات احتیاج به عمده کردن خطر دشمن داشتند. عربستان در مقابل با ایران، این دشمن دیرینه شیعی؛ آخرین امکانات تسلیحاتی را خریداری می کرد و ایران جنگنده های اف 16 سفارش می داد. کویت با هدف حفظ تمامیت ارضی در مقابل عراق ارتش خود را نوسازی میکرد و البته در این میان دولت رقیب نیز ساکت ننشسته و زراد خانه های عراق را با تولیدات نظامی شوروی پرمی کرد و قس الا هذا.

اسرائیل نیز در این میانه فرصت را غنیمت شمرده و روزبه روز به تهدیدی جدی تبدیل می شد، که این خود بیش از پیش خطر جنگ را که مانند شمشیر داموکلس بر فراز سر ملل عمدتا مسلمان و عرب منطقه آویخته بود، افزون ترمی کرد.

در این میانه سرمایه داری غرب تنها به فروش تسلیحات نظامی اکتفا نکرد. آنان صنایع دیگری از جمله صنایع مونتاژ اتومبیل و دیگر تولیدات مصرفی سبک و نیمه سنگین، و حتی گاه تولیدات صنعتی سنگین را به این کشورها منتقل کردند تا با استفاده از نیروی کار ارزان در این کشورها از بهای تمام شده تولیدات کاسته و قادر به رقابت با دیگر قدرت های سرمایه داری از جمله اتحاد جماهیر شوروی باشند.

هجوم سرمایه های خارجی به ایران روزبه روز شدت بیشتری می گرفت و به همراه آن نارضایتی تولید کنندگان و توزیع کنندگان بومی که ارتباط چندانی با دربار و سلطنت نداشتند افزایش می یافت. البته این نارضایتی، ناشی از عدم توزیع ناموزن منافع سرمایه داری بین دزدان غافله بود، نه تضادی اساسی با مناسبات سرمایه داری؛ خودی ها سهم بیشتری

طلب می کردند اما فساد مالی موجود در دربار و رانت خواری ناشی از ارتباطات تنگاتنگ با سیستم درباری این امکان را فراهم نمی کرد.

شاه و اعوان و انصارش یا مستقیم‌تر کارخانجات سهیم بودند و یا غیر مستقیم سهمی از سود حاصله دریافت می کردند. شاه سرمست از این همه درآمد در فکر بنای تمدن بزرگ بود. ایران به یکی از بزرگترین وارد کنندگان تسلیحات نظامی و کارخانجات مونتاژمبدل شد. تسلیحات نظامی جدید و کارخانجات تازه تاسیس لزوم استخدام مستشاران و متخصصان غربی را پیش از پیش ضروری می کرد و ارتشی از این کارگزاران که از امتیازات ویژه ای برخوردار بودند در بهترین نقاط شهرها سکنا می گرفتند.

بنا به گزارشات موجود، در آن دوران حقوق یک تکنیسین خارجی سه تا پنج برابر یک مهندس ایرانی بود. از رقم مقایسه آن با حقوق کارگران ماهر ایرانی آماری نیافتیم، اما حتی به گمان می توان گفت غیر قابل باور بود. فرزندان این متخصصان و مستشاران خارجی به مدارس ویژه می رفتند. آنان از سوپرمارکت های مخصوص خریداری می کردند و حتی در صورت ارتکاب جرم در مقابل قوه قضائیه کشور نیز پاسخگو نبوده و باید جرائم آنان در کشور متبوع خودشان مورد بررسی و محاکمه قرار می گرفت، حتی که طبق معاهده کاپیتولاسیون که در سال ۴۲ به تصویب مجلس رسید و به اجرا گذاشته شد. این مطلب در جریان قیام ۴۲ توسط خمینی برجسته شده و سال ها بعد توسط حزب توده و جریان فدائیان اکثریت به عنوان نشانه ای از ماهیت ضد امپریالیستی وی ارزیابی گردید.

در این دوران جامعه شاهد شکل گیری دو گروه اجتماعی موازی در درون خود بود.

از یک سوشل گیری ورشد طبقه کارگرنوپایی که در صنایع جدید مونتاژ، بسته بندی و یا ساخت جاده ها و مراکز تجاری و مسکونی بزرگ کار کرده و در حاشیه شهرها، ان هم در شرایط بسیار نازل اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی و فرهنگی زندگی می کرد. همچنان که گفتیم، آنان فاقد هرگونه پیشینه مبارزاتی و آگاهی طبقاتی بودند؛ اما در عین حال تولیدکنندگان مستقیم ارزش در جامعه بوده و هرروزه به عینه تفاوت بین زندگی خود در زاغه های جنوب شهر و ناز و نعمت زندگی در شمال شهر را می دیدند و لمس می کردند. آنان متاثر از واقعیت عینی تضاد کار و سرمایه، براحتی مستعد پذیرش نظرات ضد سرمایه داری بودند، اما همین نیروی بالقوه در صورت عدم حضور نیروی برآستی انقلابی، می توانست به آسانی جذب تفکرات ضد انقلابی و پوپولیستی بشود؛ نظراتی همانند آنچه که خمینی و دارودسته اش در سال های قبل از انقلاب ۵۷ تبلیغ می کردند.

از سوی دیگر نیز شاهد ظهور و صعود قشر نوپای بورژوازی وابسته به سرمایه داری امپریالیستی هستیم که به مدد نزدیکی به دربار قدرت گرفته و روزبه روز بیشتر و بیشتر از سرمایه داری سنتی دلال و رباخوار بازار فاصله می گرفت و با ان در تضاد می افتاد. در این میان بورژوازی سنتی نیز بر اساس خصلت متحجر و عقب افتاده، و همچنین با هدف حفظ هویت ساختاری خود در مقابل با فرهنگ غربی و وارداتی این نوکیسه گان، روزبه روز بیشتر به شیوه تفکر مذهبی رو کرده و ایدئولوژی اسلامی را چون سپری محافظ به سر می کشید. آنان حامیان اصلی و تغذیه کنندگان مالی روحانیت شیعی، از جمله خمینی بودند.

اقتدار فقیر شهر و روستا، از جمله بخش عمده ای از کارگران صنایع جدید نیز با توجه به علایق فرهنگی ریشه دار سنتی و مذهبی خود، نزدیکی بیشتری به سرمایه داری سنتی داشته و عملاً نیروی بالقوه پشت جبهه آنان به شمار می آمدند.

البته همچنان که گفتیم این آرایش طبقاتی با توجه به واقعیات عینی اقتصادی و اجتماعی بسیار شکننده بوده و در صورت وجود الترناتیوی انقلابی می توانست به سرعت در هم شکسته و به نفع منافع طبقه کارگر باز آرای شود. اما ظهور مجدد جنبش چپ در این هنگام، بنا به دلایلی که مطرح خواهد شد نتوانست این نیروی بالقوه را به بالفعل بدل کند.

جنبش روشنفکری - کارگری چپ ایران که پس از شکست سال ۳۲ دچار رختی تقریباً طولانی شده و از تب و تاب افتاده بود، دوباره اندک اندک در سال های پایانی دهه چهل سر بلند کرد. این جنبش از درون روشنفکران جوان، بویژه دانشگاهیان آغاز شد، جوانانی پر شور که به شدت از شاه، امریکا، اسرائیل و سرمایه داری وابسته ایران و تظاهرات فرهنگی آن نفرت داشته و در جستجوی شیوه های نوینی از مبارزه برای سرنگونی شاه و بورژوازی کمپرادور وابسته به غرب بودند.



این حرکت نوین که متأثر از نظرات مبارزه چریکی چه گوارا و کاسترو در کوبا و فرانسه قانون در جنبش استقلال الجزایر بود، نه بر اساس نقد مارکسیستی و منطقی گذشته بلکه بر اساس نفی کامل آن شکل گرفته بود. آنان با اعتقاد به اصل اینکه موتور کوچک مبارزه مسلحانه قادر خواهد بود که ترس مستولی بر جامعه را درهم شکسته و موتور بزرگ جامعه را به حرکت درآورد، جنبش چریکی سیاهکل را در سال ۴۹ پایه ریزی کردند. این حرکت نه بر اساس تحلیل مشخص مارکسیستی از شرایط مشخص جامعه، بلکه با گرده برداری صرف از جنبش چریکی کاسترو و پیروزی انقلاب کوبا شکل گرفته بود. اگرچه نمی توان سرکوب ها و فشارهای دوران دیکتاتوری شاه رادر شکل گیری حرکت چریکی نادیده گرفت، اما نباید فراموش کرد که خاستگاه این طغیان طبقات متوسط مدرن بوده و باروماهیت کارگری نداشت. این حرکت در واقع نمایانگر عکس العمل خشمگین و شتابزده روشنفکرانی بود که به گمان خود از گذشته خیانت بار حزب توده تبری می جستند و در جستجوی پاسخی سریع برای حل مشکل دیکتاتوری شاه و برقراری دموکراسی بودند.

آنان به جای نقد نظری و عملی شکست سال ۳۲ و طرح پرسش چرایی این شکست، که همانا از بنیاد های فکری حزب کمونیست شوروی، یعنی نظریه مبارزه خلق های تحت ستم بر علیه امپریالیسم امریکا و رد هژمونی طبقه کارگرنشأت می گرفت؛ تمامی هم خود را مصروف سازماندهی هسته های مبارزاتی - چریکی نمودند، که بنا به علت خطر امنیتی و ریسک لورفتن قدر به برقراری ارتباط با توده وسیع و بی شکل کارگری موجود نبوده و به انزوا می رفت. بنابراین تلاش برای سازماندهی و ارتباط با توده های کارگرو زحمتکش و وظیفه کمک به کارگران پیشرو در جهت تشکیل حزب راستین طبقه، مجدداً به تعویق انداخته شد.

این نظریه نه تنها روشنفکران چپ را شیفته خود نمود، بلکه دامن اصلاح طلبان دینی جوان، یعنی مجاهدین را نیز گرفت. آنان نیز برای رسیدن به جامعه اتوپیایی و شبه سوسیالیستی عدل علی شیوه مبارزه چریکی را انتخاب کردند، و نظریه پردازانی چون علی شریعتی و جلال آل احمد بنیاد های فکری این ملغمه سوسیالیسم تخیلی و اسلام را تئوریزه می کردند.

اگرچه هر دوی این جنبش ها به نوعی نشاندهنده خشم روشنفکران طبقه متوسط و دهن کجی به راست روی های حزب توده بشمار می آمد، اما آنان در جوهره با اندیشه های حزب توده تناقض فاحشی نداشتند، و حتی شاید بتوان گفت در پاره ای از موارد نیز عقب مانده تر عمل می کردند.

بر اساس نظرات حزب توده تضاد اصلی جامعه در شرایط ایران تضاد بین نیروهای خلق و امپریالیسم امریکا بوده و کلید پیشرفت جامعه به سوی سوسیالیسم در حل این تضاد نهفته بود.

این نگرش در نظرات چریکی نیز به نوعی منعکس شده است. بیژن جزنی یکی از برجسته ترین تئوریسین های جنبش چریکی در کتاب خود، نبرد با دیکتاتوری شاه، تضاد اصلی جامعه را تضاد بین خلق و امپریالیسم ارزیابی کرده و او برون رفت جامعه را در سقوط دیکتاتوری شاه، این عروسک خیمه شب بازی امپریالیسم امریکا و نماینده و نگهبان سرمایه داری کمپرادور در ایران، جستجو می کند.

تفاوت در تاکتیک هاست، و نه استراتژی. هر دوی آنان استراتژی مشترکی را دنبال می کردند؛ دستیابی به جامعه ای دموکراتیک که امکان رشد و قدرت گیری طبقه کارگر را فراهم کند؛ تنها یکی با استفاده از ابزارهای مبارزات قانونی و صنفی به سوی این استراتژی طی طریق می کرد و دیگری با اتکا به لوله مسلسل.

اگر حزب توده با توجه به خواستگاه اولیه خود هنوز به تشکل های کارگری، و لوصنفی و سندیکایی اعتقاد داشته و توانسته بود در سال های اولیه شکل گیری خود گروه هایی از کارگران را در سندیکا ها سازمان دهد، جنبش چریکی، علیرغم همه ادعاهای صوری در رابطه با طبقه کارگر، به علت ویژگی های امنیتی و ساختاری خود قادر به برقراری کوچکترین ارتباطی با طبقه نبوده و در چهارچوب روشنفکران و در انزوا باقی مانده بود.

در ادامه بحث مجدداً به ماجرای افزایش شدید قیمت نفت در سال های اولیه ده پنجاه می پردازیم. این افزایش و تزریق بخشی از آن به درون جامعه باعث بحران تورم مالی و کاهش قدرت خرید واحد پولی شده و به سرعت به فقر و اضمحلال درونی جامعه دامن زد.

بریزوپیاش های جاه طلبانه شاه برای رسیدن به دروازه تمدن بزرگ (تو بخوان سرمایه داری مدرن) به سبب ارتباط ناموزن بین زیربنای اقتصادی روبه رشد سرمایه دارانه و روبنای فرهنگی دیکتاتوری عقب مانده که از شیوه تولید آسیایی کهن نشأت گرفته بود، به بحران های فکری - فرهنگی جامعه دامن می زد. روشنفکران دانشگاهی خواهان دموکراسی بودند، دموکراسی که در دیگر کشورهای سرمایه داری وجود داشت، اما نظام توتالیتر موجود توانایی عینیت بخشیدن به آن را نداشت.

یکی دیگر از پیامد های این رشد سریع و ناموزن اقتصادی، اجتماعی قدرت گیری قشر روحانیت شیعی ایران بود که حمایت مالی تجار و بازاریان را در پشت سر خود داشت. آنان توانستند با تکیه به امکانات مالی فراهم شده توسط بازار سلطه ایدئولوژیک خود را، بدون برخورد با مانعی جدی گسترش دهند.

شاه طی دو دهه گذشته هر صدای مخالفی را با شدت خاموش کرده بود و حتی نیروهای سازش کاری چون جبهه ملی و حزب توده نیز از این تسویه جان سالم بدر نبرده بودند. اما وحشت از قدرت روبه گسترش همسایه شمالی باعث شده بود که اودست نیروهای مذهبی را در مقابل با کمونیسم بازتر بگذارد. روحانیت نیز از این امتیاز برای رشد شبکه اختاپوسی خود حداکثر استفاده را کرده بود. آنان در سال ۵۵ به سادگی قادر بودند که به طور منظم مبلغانی به دور افتاده ترین روستا ها ایران اعزام کنند. اما جنون قدرت طلبی شاه، که در سال های ۵۵-۵۶ به حدی رسیده ای بود که حتی تحمل احزاب خود ساخته ای چون حزب ایران نوین و مردم را نیز نداشت و مبادرت به اعمالی چون تبدیل تقویم شمسی- قمری به شاهنشاهی سرانجام حتی افسار محافظه کار و میانه روروحانیت را نیز از دور و بر او پراکنده کرد.

وضعیت اقتصادی جامعه بسیار اسفناک تر از وضعیت فرهنگی آن بود. شاه مراسم باشکوه جشن های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی به راه می انداخت در حالی که حاشیه نشینان شهری حتی از نعمت بهداشت عمومی، مدارس مناسب و دیگر فضاهای آموزشی و تفریحی محروم بودند. درپاره ای از این شهرک ها حتی آب آشامیدنی و برق نیز وجود نداشت. مردم آب شرب خود را از شیرهای فشاری محله تهیه می کردند و برق دزدی از تیرهای چراغ برق امری عادی به شمار می آمد.

مخارج بی رویه سال های اولیه دهه پنجاه منجر به آن شد که دستمزدها و مزایای کارگران که در سال های ۵۰ تا ۵۵ سیر صعودی گرفته بود، متوقف شده و سپس در سال ۵۶ تقلیل یابد. علاوه بر آن بحران کاهش قدرت خرید ریال با توجه به حجم بالای نقدینگی در جامعه بر نارضایتی ها می افزود. در سال های ۵۶-۵۷ حدود ۹۰۰ هزار نفر از کارگران، رقیمی برابر با ده درصد کارگران ایران کار خود را از دست داده و به شیوه های انگلی و غیر تولیدی به حیات خود ادامه می داد. این موضوع نارضایتی قشرهای وسیعی از کارگران را به دنبال داشت و سیلی از بحرانهای اجتماعی و اقتصادی را به همراه آورد. اعتراضات و اعتصابات کوچکی در این جا و آن جا صورت گرفت. اگرچه همه این حرکات منفرد حول مبارزات صنفی شکل می گرفت، اما در عین حال نشان می داد که کارگران جدید اندک اندک به نیروی خود پی می بردند.

کاهش توانایی در تامین هزینه های زندگی، به علاوه فقر و بیکاری بنیاد های اخلاقی جامعه را هدف قرار داده و زمینه های رشد و گسترش راهکردهای روبنایی بویژه مذهبی را هموارتر کرد. مبلغان مذهبی، در نبود مروجان سیاسی، ریشه همه این ناکاستی ها را در تاثیرات فرهنگ غربی شیطان بزرگ، آمریکا خلاصه می کردند، در حالی که مشکل از سیستم اقتصادی و اجتماعی حاکم برمی خواست و همانطور که در سال های پس از غلبه جمهوری اسلامی، این سیستم مبلغ و منجی اخلاق دیدیم، نه تنها از دامنه فساد و فحشا در جامعه کم نشد بلکه ابعاد عظیم تر و فاجعه بارتری گرفت.

جامعه پس از گذشت تقریباً دو دهه از آغاز انقلاب سفید و تلاشی سیستم سنتی تولید روستایی و برقراری سرمایه داری وابسته اندک اندک به مرحله انفجار نزدیکتر می شد. اما متأسفانه طبقه کارگر هنوز سازماندهی و انسجام لازم برای پیشبرد و به ثمر رساندن یک تغییر بنیادی در درون جامعه را نداشت. تفکر مسلط برجانبش روشنفکری نیز در دالان های پیچاپیچ انقلاب دموکراتیک کهن و یا نوین، و تضاد خلق و امپریالیسم گرفتار شده بود و ابداً به لزوم هژمونی طبقه کارگر برای ایجاد جامعه ای نوین نمی اندیشید؛ و دقیقاً در چنین شرایطی بود که جرقه اول بشکه باروت انقلاب با حمله ماموران شهرداری به شهرک غیرقانونی و خارج از محدوده گرمدره زده شد. خانه و کاشانه حاشیه نشینان که قادر به تامین مسکن و سرپناه در محدوده شهر نبودند با بولدز ربر سر آنان خراب شد. از این دست شهرک ها در اطراف تهران ساخته می شد و همه آنان



کم و بیش به همین سرنوشت دچار می شدند. تخم نارضابیتی در میان حاشیه نشینان پراکنده شده و نفرت آنان از رژیم افزایش می یافت. جامعه از درون می جوشید و آماده انقلاب می شد.

جرقه اعتراضی دوم در مهرماه ۱۳۵۶ توسط کانون نویسندگان ایران زده شد. تا این زمان هنوز روحانیت وارد عرصه مبارزه نشده بود. آن چنان که یرواند آبراهیمیان در کتاب تاریخ ایران مدرن می گوید: "به دنبال برگزاری ده شب شعرتوسط کانون به تازگی احیا شده نویسندگان ایران وانستیتو گوته در مهر ۱۳۵۶، نویسندگان که همگی از مخالفان سرشناس بودند به انتقاد از رژیم پرداختند و نهایتاً در شب پایانی این برنامه، شرکت کنندگان همگی به خیابان ریختند و با پلیس درگیر شدند. در این تظاهرات یک دانشجو کشته و هفتاد نفر زخمی و بیش از یکصد نفر دستگیر شدند. اعتراضات در تهران طی ماه های بعد به ویژه در روز ۱۶ آذر ادامه یافت. افراد دستگیر شده در این اعتراضات به دادگاه های غیرنظامی سپرده شدند که یا آزاد شدند یا محکومیت های سبکی گرفتند. این اقدام عملاً در حکم پیام آشکاری برای دیگران از جمله طلاب حوزه علمیه قم بود."

شرکت روحانیون با تظاهرات طلاب قم به چاپ مقاله توهین آمیزی درباره با خمینی که دردی ماه ۵۶ در روزنامه اطلاعات چاپ گردید، آغاز شد. عده ای از تظاهرکنندگان کشته شدند و پس از آن، با توجه به عدم وجود نیروی پیشرو و سازماندهی، شبکه مساجد سازماندهی سلسله تظاهرات سوم، هفتم و چهلم را آغاز کردند و کنترل تظاهرات را به دست گرفتند. همزمان با آن ما شاهد برجسته کردن حضور مجدد خمینی در صحنه مطبوعات و اخبار جهانی هستیم. چهره ای که بنا به توصیه جرج بال مقام عالی رتبه وزارت امور خارجه امریکا بهترین گزینه جانشینی با حکومت شاه معرفی می شود. او در نامه خود به کارتر، پناگون و سیا که در مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا منتشر شد می گوید که خمینی با توجه به تفکرات مذهبی-اسلامی خود بهترین انتخاب برای جلوگیری از رشد کمونیست ها در ایران و نفوذ دولت شوروی در این کشور به شمار می آید. اما علیرغم همه این تظاهرات، پروسه سقوط شاه تنها پس از شروع اعتصابات کارگران شرکت نفت شکل عینی به خود گرفت.

اعتصاب دوم ماهه شرکت نفت به همت شوراهای خودجوش کارگران چرخ های اقتصاد مملکت را از کار انداخت و نشان داد که قدرت متحد و متمرکز کارگران و سپس شورا های کارمندان و محلات چه پتانسیل قدرتمندی در درون خود نهفته دارد. پتانسیلی که در همان ماه های اول پیروزی انقلاب به علت عدم وجود رهبری پیشروان کارگری و تشکیلات منسجم رزمنده به سرعت توسط نیروی ارتجاعی جدید به شدت در هم کوبیده و متلاشی شد. بلاشک وحشت سرمایه داری جهانی از قدرت گیری طبقه کارگر که با شروع اعتصاب شکوهمند نفت دگرپسی "از طبقه در خود به طبقه برای خود" را آغاز کرده بود یکی از دلایل عمده سریع کردن پروژه تغییر رژیم شد. ژنرال هایزبره ایران آمده و با شورای انقلاب تماس گرفت و در عرض مدت کوتاهی تیمسارها و سرلشگرهای بلندپایه ارتش شاهنشاهی "به انقلاب پیوستند!!!" تا دستگاه نظامی و اداری دولت جدید را برای سرکوب کارگران و زحمتکشانشان مجدداً راه اندازی کنند. عناصر ساواک پایه های اولیه ساوا را ریختند و تجربیات خود را به نسل جدید بازجو ها و شکنجه گران منتقل کردند. اوین و دیگر بازداشت گاه های مخوف شاه که قرار بود به موزه بدل شود صدبار مخوف تر، پس از وقفه ای بسیار کوتاه به کار خود ادامه دادند، و باری دیگر انقلاب شکست خورد و ضدانقلاب به قدرت رسید.

اما انقلاب 57 علیرغم پایان غم انگیز و دردناک خود درس های ارزنده ای به همراه داشت. این شکست به ما آموخت که تنها نیرویی که قادر است نظام کهن را در هم پیچیده و مناسبات نوینی برقرار نماید طبقه کارگر است که به عینه و در بوته عمل و کار اجتماعی مناسبات استثمار را تجربه کرده و به ضرورت تغییر پی برده است.

این طبقه چه در سال های دهه بیست و چه در ماه های پیش از سرنگونی شاه از ابزارهای سندیکا و شورا بهره برده و توانایی خود را شناسایی کرده است. او مجدداً این قدرت را در قامت شوراهایی که طی چند سال گذشته در کارخانجات مختلف تشکیل شد، تجربه کرد و آبدیده تر شد.

اینک قدم بعدی کمک به ایجاد ارتباط مابین شوراهای منفرد و تشکیل شورایی قدرتمند و سراسری، و مبارزه برای کمک به ایجاد ستاد رزمنده طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست، حزبی که در آن کارگران پیشرو و روشنفکران کارگری با اتکا به تئوری های انقلابی مارکس و انگلس و رهنمود های لنین و با تکیه به قدرت شوراهای راه را به سوی حکومت کارگری هموار می کنند.

اگرچه همه به ظاهر با این اصل بدیهی آشنا هستیم، اما تاکتیک اتخاذ شده در چند دهه اخیر نشان می دهد که نه تنها قدمی در جهت سازماندهی کارگران برداشته نشده است، بلکه در اغلب موارد این نیروی اصلی انقلاب نادیده گرفته شده است. دیگر زمانی برای خرده کاری باقی نمانده است، باید همه نیروها و تاکتیک ها مصروف تشکیل هسته های مخفی کارگران پیشرو و روشنفکران کارگری، یعنی این هسته اولیه حزب کارگران گردد.